

از ادبیات تطبیقی تا ترجمه‌پژوهی^۱

سوزان باسنت، عضو هیئت علمی دانشگاه واریک - انگلستان

ترجمه صالح حسینی*

در فصل‌های آغازین این کتاب سخن از این می‌رود که در سال‌های اخیر از اهمیت ادبیات تطبیقی کاسته شده است، اگر چند چنین نیز استدلال کرده‌اند که تطبیق‌گری^۲ زنده و پویاست و تحت نام‌های دیگر رونق بازار دارد. اما، در مقابل، ترجمه‌پژوهی^۳ رونق بازار بیشتری یافته است و از اواخر دهه ۱۹۷۰ به دیده یک رشته مجزای پژوهشی به آن نگاه کرده و گفته‌اند که انجمن حرفه‌ای و مجله و فهرست انتشارات دارد و پایان‌نامه‌های دکتری درباره آن نیز در حال ازدیاد است.

ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی ارتباط پیچیده و مسئله‌سازی بوده است. تلقی معمول چنین بوده است که ترجمه با ادبیات تطبیقی نسبت چندانی ندارد و کاری است که چندان نیازمند استعداد و خلاقیت نیست و بر این مبنا مترجم‌های حرفه‌ای از عهده آن برمی‌آیند و در ازای آن پول می‌گیرند. نظر هیلر بلاک در یکی از سخنرانی‌هایش در ۱۹۳۱ گویای وضع و حالی است که از بد حادثه در کشورهای چندی سخت مشهود است:

هنر ترجمه هنری فرعی و اشتقاقی است. بر این مبنا، هرگز شأن و اعتبار اثر اصلی را برای آن قائل نشده‌اند و در داوری عام درباره ادبیات لطمه فراوانی دیده است. همین بی‌مقدار کردن طبیعی ارزش ترجمه سبب شده است که معیار مطلوب تنزل کند و در دوران‌هایی هم هنر ترجمه را کمابیش از میان ببرد. بدفهمی مرتبط با خصلت ترجمه به تباهی آن افزوده است و علاوه بر اینکه از اهمیت آن آگاه نشده‌اند، به دشواری آن نیز پی نبرده‌اند. [۱]

^۱ این مقاله، با عنوان "From Comparative Literature to Translation Studies"، فصلی است از کتاب ادبیات تطبیقی: مقدمه‌ای انتقادی.

Susan Bassnett, *Comparative Literature: A Critical Introduction*, Oxford, Blackwell, 1993.

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران - اهواز
hosseini.saleh@gmail.com پیام‌نگار:

^۲ comparative practice

^۳ translation studies

سخنرانی بلاک جدلی بوده است، از این رو که می‌خواسته است پیچیدگی سیر ترجمه را به شنوندگان یادآور شود و مرتبه وضع آن را شریف کند. به همین منظور دست به اغراق‌گویی می‌زند، زیرا گفته وی مبنی بر قائل نشدن شأن و اعتبار اثر اصلی برای ترجمه، گفته درستی نیست. وضع و حالی که بلاک از آن می‌گوید از قرن هفدهم به بعد اندک اندک تغییر کرده است. البته در قرن نوزدهم مرتبه ترجمه را کمتر از مرتبه اثر اصلی تلقی می‌کرده‌اند، و نظریه‌پردازان ادبیات تطبیقی، به‌رغم تصدیق اهمیت ترجمه در کار خود، بر اولویت خواندن اثر به زبان اصلی تأکید می‌کرده‌اند. در بررسی ادبیات تطبیقی، مقام ترجمه را تا بدان حد پایین می‌آورده‌اند که بیش از یک فصل یا بخش فرعی به آن اختصاص نمی‌داده‌اند و اغلب هم ترجمه را در کنار الفاظی نظیر «اقتباس»^۱ و «تقلید»^۲ قرار می‌داده‌اند، و دلالت ضمنی این بوده است که خصلت اشتقاقی و ثانوی دارد.

بنیان تطبیق‌پژوهی دوگانه^۳ با اندیشه ترجمه سخت در تقابل بوده است. براساس الگوی دوگانه، تطبیق‌گر خوب کسی است که متون اصلی را به زبان اصلی بخواند، چون این شیوه خواندن بسی برتر از خواندن از روی زبان ترجمه است. در الگوی امریکای شمالی، بر مبنای مفاهیم ارزش‌های عام در متون ادبی، بحث ترجمه را یکسره نادیده می‌انگاشته‌اند و انتقال متن از یک بافت به بافت دیگر را موضوع مفیدی برای بررسی تلقی نمی‌کرده‌اند، یا قلمروی می‌انگاشته‌اند که پژوهشگرانش، به جای محققان ادبی، زبان‌شناسان باشند. این مرتبه مادون را برای ترجمه به شیوه‌های دیگری نیز حفظ کرده‌اند: با فروکاستن و قراردادن ترجمه در مقوله‌ای جداگانه به وقت انتشار آثار نویسندگی، و به حاشیه راندن و آوردن آن در کنار مقولاتی از قبیل نوشته‌های دوران جوانی نویسنده؛ با بی‌اجر کردن کار ترجمه؛ با قرار دادن ترجمه در مرتبه‌ای پایین‌تر از آثار انتقادی به وقت تعیین معیارهای ترفیع.

در دهه ۱۹۷۰، رفته‌رفته گروهی از محققان به عرصه می‌رسند و در امر پژوهش ترجمه دیدگاه دیگرگونه‌ای عرضه می‌کنند. این گروه، به سرکردگی ایتمار ایوان‌زوهر، بنا را بر این می‌گذارند که مقصود خود را در قالب «ترجمه‌پژوهی» تعریف کنند. ایوان‌زوهر در مقاله‌ای با عنوان «نظریه کنونی ترجمه» دیدگاه‌های غالب را درباره

^۱ adaptation^۲ imitation^۳ binary comparative studies

ترجمه به اجمال بیان می‌دارد و سپس شیوه نظام‌یافته‌ای مطرح می‌کند تا مگر پرده ابهام از روی بسیاری از نظرات مربوط به سیر ترجمه کنار بزنند:

کم عذاب نکشیده‌ایم از مکررگویی‌های کارآزمودگان و کارنیازمودگان و رهنیافتگان مبنی بر اینکه ترجمه برابر با اصل نیست و زبان‌ها با یکدیگر تفاوت دارند و فرهنگ نیز در مراحل ترجمه دخیل است و در جایی که ترجمه دقیق باشد تحت‌اللفظ می‌شود و لذا روح اثر اصلی را از دست می‌دهد و معنای متن، علاوه بر محتوا، سبک را نیز دربرمی‌گیرد و چه و چه. بگذریم از رویکردهایی که در آن‌ها دستورالعمل‌ها پوشیده یا آشکار بیان می‌شود، یعنی آنجا که به ما می‌گویند ترجمه چه شکل و شمایلی داشته باشد و با توجه به این یا آن شیوه ارزش‌گذاری در نظر آید. [۲]

بدیهی است که کلمات مؤکدشده ایوان‌زوهر جزئی از شیوه تفکری است که براساس آن اولویت را به اثر اصلی می‌دهند و ترجمه را نسخه‌مادون می‌پندارند و می‌گویند در ترجمه جوهر زنده‌ای از دست می‌رود که جز در اثر اصلی حضور ندارد. زوهر توجه ما را به نارسایی چنین تعبیری جلب می‌کند و از منتقدانی که دست از این تعبیر برنمی‌دارند و «کارآزمودگان و کارنیازمودگان و رهنیافتگان» می‌خواندشان، به افسوس سخن می‌گوید. آنچه او در این مقاله و دیگر نوشته‌هایش درباره ترجمه برملا می‌سازد غلبه موضع تناقض‌آمیزی^۱ است که در عالم ادبیات درباره ترجمه اتخاذ شده است. در دورانی که، به گفته بورخس، نظر مربوط به متن نهایی به عرصه مذهب تعلق دارد و بس، و منتقدان پس‌اساختارگرا^۲ مغالطه اعتقاد به قرائت یگانه و نهایی را نشان داده‌اند، در بحث از ترجمه سخن همچنان درباره «اثر اصلی» و «صحت» است و همچنان از تعبیر سلبی دم می‌زنند. می‌گویند که در ترجمه «خیانت» می‌کنند، «زیر و زبر» می‌کنند، «فرو می‌کاهند»، بخش‌هایی از اثر اصلی «از دست می‌رود»، ترجمه «اشتقاقی» و «ماشین‌وار» و «ثانوی» است، شعر در ترجمه از میان می‌رود، آثار تنی چند از نویسندگان «به ترجمه در نمی‌آید».

از این میان، نظر مربوط به خیانت به اثر اصلی برنظرهای دیگر غالب است. لوری چیمبرلین، یکی از ترجمه‌پژوهان فمینیست روز افزون، توجه ما را به بار جنسی این تعبیر جلب می‌کند:

^۱ schizophrenic position
^۲ post-structuralist

برچسب *les belles infidèles* [زیبارویان بی‌وفا] شاید از برچسب‌های دیگر آشنا تر باشد. مطابق این مثل سایر، می‌گویند که ترجمه نیز مانند زن باید یا زیبا باشد یا وفادار. این برچسب از دو جهت ممکن می‌شود، به این معنی که، علاوه بر مُسَجِّع بودنش در زبان فرانسه، خودِ واژه *traduction* مؤنث است و بنابراین *les beaux infidèles* را ناممکن می‌کند. عمر دراز این برچسب — که در قرن هفدهم وضع شده است — مدیون چیزی بیش از تشابه آوایی است. آنچه به آن نمود حقیقت می‌دهد این است که بین موضوع وفاداری در ترجمه و وفاداری در ازدواج نوعی همدستی فرهنگی یافته است. نزد «زیبارویان بی‌وفا»، وفا در قالب قرارداد مستتر فیما بین ترجمه (در کسوت زن) و اثر اصلی (در کسوت شوهر، پدر یا نویسنده) تعریف می‌شود. با این حال، «معیار دوگانه» بدنام در اینجا به همان صورتی عمل می‌کند که در ازدواج‌های سنتی معمول بوده است: زن/ترجمه «بی‌وفا» را در علن به سبب جرم‌هایی محاکمه می‌کنند که شوهر/اثر اصلی طبق قانون امکان ارتکاب آنها را ندارد. کوتاه سخن، این قرارداد ایراد اتهام بی‌وفایی به اثر اصلی را محال می‌سازد. در این‌گونه طرز تلقی درباره مسئله نسبت پدری و ترجمه دل‌مشغولی آشکاری برملا می‌شود، به این معنی که ادای نظام خویشاوندی پدرسالارانه را درمی‌آورند و چنین وانمود می‌کنند که آنچه به زاد و رود مشروعیت می‌بخشد، نسبت پدری است و نه نسبت مادری. [۳]

لوری چیمبرلین در اینجا نکته مهمی را مطرح می‌کند و بر همدستی فرهنگی فیما بین وفاداری در ترجمه و ازدواج پای می‌فشرد: بی‌سببی نیست که عده کثیری از ترجمه‌پژوهان فمینیست، از جمله خودم و باربارا جانسن و باربارا گودار و شری سیمون و آنی بریسه و سوزان دُلوبینی-یرهاروود، استعاره «بی‌وفایی» یا قرارداد ازدواج بدیل را در نوشته‌های خویش درباره ترجمه در دهه ۱۹۸۰ اندک‌اندک در کار می‌آوریم، زیرا سر و کار جملگی ما با بازاندیشی نظری درباره ترجمه بوده است که در آن اثر اصلی را، در مقایسه با متنی که برای مخاطبی جدید خلق می‌کنند، در مقام بالاتری قرار می‌دهند.

معارضه‌جویی با اثر اصلی، نظیر معارضه‌جویی با نص یا نظر مربوط به قرائت یگانه و صحیح، بخشی از شیوه گسترده پسامدرنیستی است. ما اکنون، به جای خواندن به خاطر «حقیقت»، می‌خوانیم که قالب‌شکنی کنیم. باربارا جانسن بر آن است که کل فعالیت خواندن و بازخواندن، پرده از شکاف و بی‌یقینی بیشتری برمی‌دارد:

اگر آثار نویسندگان و فیلسوفانی را بازخوانی کنیم که بر تاریخ غرب اثر گذاشته‌اند، چه بسا که از برخی سرکوب‌ها و حذف‌ها و تناقض‌ها و لغزش‌های زبانی آگاه شویم که کسی به آنها توجه نکرده است و پایه ایتانی را متزلزل کند که این متون از آن بهره‌مند بوده‌اند. [۴]

شیوه‌ای که ترجمه‌پژوهی در قالب آن آهسته آهسته در برابر سلطهٔ اثر اصلی قد علم می‌کند، سلطه‌ای که متعاقب آن ترجمه را به مقام مادون احاله می‌دهند، در درجهٔ نخست با آثار ایوان‌زوهر و همکارانش، و به‌خصوص گیدئون توری، دربارهٔ نظریهٔ نظام‌های چندگانه^۱ پای می‌گیرد. زیرا ایوان‌زوهر به این بسنده نمی‌کند که از مبهم بودن زبان در عرصهٔ ترجمه انتقاد کند. وی بر این نکته انگشت می‌گذارد که اگر چه ترجمه در تکوین فرهنگ‌های ملی نقش عمده داشته است، مورخان فرهنگ آن را کمابیش نادیده انگاشته‌اند و دربارهٔ نقش ادبیات ترجمه‌شده در محدودهٔ نظام ادبی عملاً ذره‌ای تحقیق صورت نگرفته است. به عنوان مثال، رنسانس را دوران فعالیت وسیع در عرصهٔ ترجمه تلقی کرده‌اند، اما، در عین حال، هیچ بررسی نظام‌مندی دربارهٔ چندی و چونی و چگونگی ترجمه صورت نگرفته است.

استلزام‌های اساسی رویکرد ایوان‌زوهر به نظام‌های چندگانهٔ ترجمه بی‌واسطه آشکار می‌شود. انواع و اقسام سؤال‌هایی که پیش‌تر حائز اهمیت نمی‌نمودند، اکنون مطرح می‌شوند: چرا در بعضی فرهنگ‌ها بیش و در بعضی دیگر کم ترجمه می‌کنند؟ مرتبهٔ این متون در نظام مقصد چیست و قیاس آن با مرتبهٔ متون در نظام مبدأ چگونه است؟ دربارهٔ قراردادهای و هنجارهای ترجمه در زمان‌های معین چه می‌دانیم، و ترجمه را در قالب نیرویی مبتکر چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ در تاریخ ادبیات، ارتباط فعالیت گستردهٔ ترجمه با پدیدآوردن متونی که مدعی معیار بودن آنهاست چیست؟ مترجمان از کار خویش چه تصویری در ذهن دارند و این تصویر را چگونه به زبان مجازی بیان می‌کنند؟ اینها و سؤال‌های بی‌شمار دیگر حاکی از آن است که دگرگونی فراوانی در طرز تلقی پدید آمده است و ترجمه را، به جای فعالیت ثنوی و حاشیه‌ای، می‌توانیم نیروی شکل‌دهندهٔ عمده‌ای در تاریخ ادبیات تلقی کنیم.

ایوان‌زوهر در مقاله‌ای که در ۱۹۷۶ نوشته، چنین استدلال می‌کند که برخی وضعیت‌ها موجب رونق ترجمه در عرصهٔ فرهنگ می‌شوند. وی سه وضعیت عمده را مشخص می‌کند: در جایی که ادبیات در مرحلهٔ نخستین تکوین است؛ در جایی که ادبیات را «حاشیه‌ای» یا «ضعیف» یا هردو تلقی می‌کنند؛ در جایی که نقطهٔ عطف یا بحران یا خلأ ادبی وجود داشته باشد. [۵] این اندیشه را پژوهشگران بعدی دنبال کرده و با موردپژوهی‌های خاص بسط داده‌اند. از همین روست که، به عنوان نمونه، ماربا

^۱ polysystems theory

تیموچکو استدلال می‌کند که در تحول بزرگ قرن دوازدهم از حماسه به رمانس [سلحشورنامه، هوسنامه]^۱ ترجمه نقش عمده‌ای داشته است:

در قرن دوازدهم یکی از گذارهای بسیار مهم در فرهنگ غرب روی می‌دهد: تحول از حماسه به رمانس. بدیهی است که این تحول عبارت است از دیگرگونی در بوطیقا، و معرف گذار از قهرمان سنتی قصه شفاهی به ادبیات مکتوب و مؤلف‌مدار. این دیگرگونی مشتمل است بر تغییر در عناصر ادبی بزرگ‌تر از قبیل انواع ادبی و نوع‌شناسی اصحاب شبیه^۲، و نیز تغییرات صوری از قبیل پدید آمدن اوزان نو و تحول صناعات بدیعی و غیره. این گذار، گذار ایدئولوژیکی نیز هست و مشتمل است بر روی آوردن از خصال جنگاوری به آداب درباری و ستودن عشق رمانتیک.[۶]

تیموچکو بر آن است که ترجمه در این دیگرگونی نقش اساسی داشته است، و خاطرنشان می‌سازد که جایای عناصر رمانس را می‌توان در ترجمه‌های متقدم پیدا کرد، و رمانس از بافت چندفرهنگی سربرمی‌آورد. تیموچکو، علاوه بر تأکید بر بوطیقا، با مؤکد کردن اسباب پدید آمدن، یعنی دنبال کردن سیر تدریجی به سمت آثاری که مؤلفان با ذکر نام برای حامیان تألیف کرده‌اند، اهمیت نقش ترجمه را نشان می‌دهد. موضوع تحول از حماسه به رمانس در این دوران که زبان‌های عامیانه را در قالب زبان‌های ادبی در سراسر اروپا تثبیت کرد، با این فرض ایوان-زوهیر سازگار است که ترجمه در جایی رونق دارد که ادبیات در یکی از مراحل نخستین تکوین باشد. آمار و ارقام کنونی درباره متون ترجمه‌شده که از فهرست‌های ناشران استخراج شده است نمونه خوبی برای این فرضیه است که در نظام‌های ادبی «حاشیه‌ای»، برخلاف آن نظام‌های ادبی که نظام‌های «اصلی» تلقی می‌شوند، آثار فراوانی به ترجمه در می‌آید. به عنوان نمونه، تعداد ترجمه‌های منتشرشده به انگلیسی با تعداد ترجمه‌های منتشرشده به سوئدی یا لهستانی یا ایتالیایی بسیار متفاوت است. از قرار معلوم، چنین چیزی وابسته است به الگوهای عرف ادبی که به سرعت تثبیت می‌شوند، و نیز به خودپسندگی دنیای

^۱ رمانس (romance) را «داستان عاشقانه» ترجمه کرده‌اند. نگارنده سال‌ها پیش به جای آن «سلحشورنامه» را پیشنهاد کرده است و در جایی هم که عنصر عشق تعیین‌کننده باشد، «هوسنامه» را اختیار کرده است به تبع نظامی گنجوی در مخزن‌الاسرار: ولیکن در جهان امروز کس نیست / که او را بر هوسنامه هوس نیست. (مترجم)

^۲ «اصحاب شبیه» در مقابل characters، به پیروی از میرزا حبیب اصفهانی. آن بزرگوار به جای actor هم «ساخته‌کار» یا «مرصعی» اختیار کرده است. (مترجم)

انگلیسی‌زبان در زمینه فناوری به طور اعم، و به ارتقا یافتن انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم به مرتبه زبان جهانی. با این حال، آمار و ارقامی که لارنس ونوتی در ۱۹۹۲ نقل می‌کند حاکی از تفاوت‌های چشمگیر است. آمار و ارقام او برای ایتالیا در دهه ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که ۲۶ درصد کتاب‌های منتشرشده در هر سال ترجمه بوده است، عمدتاً هم از انگلیسی، و در مواردی که ترجمه ادبی لحاظ شده است این ارقام تا ۵۰ و ۷۰ و حتی ۹۰ درصد برای یک ناشر خاص بالا رفته است. در حالی که در فاصله ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰ از میان کتاب‌های منتشرشده در هر سال در ایالات متحد آمریکا بیش از ۳/۵ درصد به ترجمه اختصاص نداشته است، و این تعداد در بریتانیا از این هم کمتر، یعنی ۲/۵ درصد بوده است. [۷] کاهش روزافزون فعالیت در زمینه ترجمه را در بریتانیا در قرن نوزدهم، که این کشور به یک امپراتوری تبدیل شد، می‌توان به دیگرگونی در عزت نفس و اعتقاد به برتری ذاتی نظام ادبی انگلیس نسبت داد که پیش‌تر در این کتاب به آن پرداخته‌ایم.

احیای زبان چک در اوایل قرن نوزدهم نمونه‌ای از ادبیات ملی نوحسته‌ای را عرضه می‌کند که در عرصه آن می‌خواهند دامنه الگوهایش را از طریق ترجمه گسترش دهند. ولادیمیر ماکورا، محقق چک، نقش ترجمه را در احیای زبان چک بررسی کرده است، و بر اهمیت ترجمه در قالب سیاست فرهنگی آشکارا تأکید می‌کند:

ترجمه را تسلیم منفعلانه در برابر انگیزه‌های فرهنگی بیگانه تلقی نمی‌کرده‌اند؛ برعکس، به چشم عمل پویا و ستهنده‌ای به آن می‌نگریسته‌اند، نوعی تصرف عدوانی ارزش‌های فرهنگی بیگانه ... ترجمه را تهاجم به سرزمین رقیب می‌انگاشته‌اند، تهاجمی که با نیت تصرف غنایم نفیس جنگی به آن دست می‌زده‌اند. یان اوانجلیستا پورکینیه، نویسنده چک که بعدها فیزیولوژیستی شهره آفاق شد، در مقدمه بر ترجمه‌های خود از آثار شیلر می‌کوشد تا ترجمه را واکنشی فوری در برابر تأثیر ویرانگر فرهنگ‌های بیگانه تفسیر کند، نوعی انتقام‌گیری ادبی در برابر زبان‌هایی که مردم اسلاو در گذشته متحمل شده بودند: «اگر آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها و مجارها می‌خواهند (به نیت نابودی اسلاوها) از مردم عادی و همین‌طور از طبقات بالای ما ملیت‌زدایی کنند، بیاییم از شیوه والاتر مقابله به مثل استفاده کنیم و آفرینشگری‌های بی‌نظیر ایشان را در جهان اندیشه تصاحب کنیم.» [۸]

ماکورا در ادامه می‌گوید که نقش این تصرف عدوانی در احیای زبان چک از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که گزینش متون برای ترجمه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. وی بار دیگر به موضوع ترجمه یونگمان از بهشت گم‌شده [میلتون] می‌پردازد که نقد

آن ده‌ها سال گرمی بازار داشته است، و چنین استدلال می‌کند که این ترجمه‌کوشش آگاهانه‌ای بوده است برای آوردن متنی به عرصه یک نظام ادبی نوخیز که فرانمود اختلاط و امتزاج فرهنگ‌های گوناگون (اعم از مسیحی و یهودی و کافرکیش) در قالب یگانه حماسه‌ای از فرهنگ بشری بوده است، و بنابراین اثر میلتون از این نظر هم نقش رمزی داشته است که وسیله تأکید بر جامعیت ریشه‌های پان‌اسلاوی شده است.

پژوهشی از این‌دست، که اغلب اوقات شامل تجدیدنظرهای اساسی در تاریخ فرهنگی و ادبی می‌شود، از طریق پیشرفت در عرصه ترجمه‌پژوهی و خاصه نظریه نظام‌های چندگانه میسر گردیده است. دو پژوهشگر بلژیکی به نام‌های ژوزه لامبر و ریک وان گورپ، در مقاله ارزشمندی که در ۱۹۸۵ منتشر شد، تلاش کرده‌اند تا امکاناتی را که این رویکرد فراهم می‌کند به طور خلاصه برشمارند. ایشان چند حوزه از حوزه‌های پژوهش را فهرست می‌کنند که می‌توان بسط داد؛ این حوزه‌ها، علاوه بر تحلیل تفصیلی متون، اسباب پدید آوردن این متون را نیز دربر می‌گیرد. به نظر آنها، حوزه‌های ارزشمند پژوهش مشتمل است بر بررسی واژگان و سبک و قراردادهای شعری و بدیعی هم در نظام‌های مبدأ و هم در نظام‌های مقصد؛ تحلیل نوع تعبیر از ترجمه در نظام مقصد (یعنی آیا ذیل نام ترجمه عرضه می‌شود، یا «اقتباس» یا «تقلید» یا حتی «اثر اصلی»)، و نقش و مقام آن در این نظام؛ نقشه‌نگاری^۱ تاریخ نظریه ترجمه و نقد در ادبیات‌های خاص در زمان‌های خاص؛ بررسی پیدایش گروه‌ها یا مکتب‌های مترجمان و اهمیت آنها؛ دنبال کردن نقش آثار ترجمه‌شده در تکوین نظام ادبی، و بنیاد کردن این نظر که ترجمه نقش محافظه‌کارانه دارد یا نوآورانه، الخ. لامبر و وان گورپ خاطرنشان می‌سازند که امتیاز اساسی این انگاره^۲ این است که به مدد آن می‌توانیم تعدادی از اندیشه‌های سنتی ریشه‌دار در زمینه «وفاداری»^۳ و حتی «کیفیت» در ترجمه را که عمدتاً نیز مبدا مدار^۴ و ناگزیر تجویزی^۵ است، کنار بگذاریم. [۹]

مقاله لامبر و وان گورپ در ۱۹۸۵ در مجموعه مقالاتی ویراسته تئو هرمانس با عنوان *دخل و تصرف در ادبیات*^۶ چاپ شده است. انتشار این مجموعه مرحله دیگری

^۱ mapping

^۲ scheme

^۳ fidelity

^۴ source-oriented

^۵ normative

^۶ *The Manipulation of Literature*

را در تکوین ترجمه‌پژوهی رقم می‌زند، زیرا در این کتاب توجه اصلی معطوف به این است که اندیشه ترجمه، غیر از این نکته که نیروی شکل‌دهنده‌ای در ادبیات است، شیوه مهمی برای دخل و تصرف در متن نیز هست. نظریه نظام‌های چندگانه در مرحله نخست الزاماً بر مدار نظام مقصد بوده است و در اصل می‌خواسته‌اند نظر قدیمی‌تر را درباره اولویت متن اصلی و مرتبه ثانوی فعالیت ترجمه ابطال کنند، ولی در نیمه دهه ۱۹۸۰ وجه نویددهنده‌تر تحقیق بر بنیاد نظریه نظام‌های چندگانه تبدیل و تبدل می‌یابد و چیز دیگری می‌شود. واقع اینکه حالا دیگر در زمینه تکوین ترجمه‌پژوهی از سه مرحله مجزا می‌توان سخن گفت. مرحله نخست که سخت تحت تأثیر نظریه نظام‌های چندگانه بود، یک سلسله معارضه‌جویی‌ها مستقیم به مبحث جاف‌افاده درباره ترجمه را دربرمی‌گرفت. معارضه‌جویی‌ها از یک سو متوجه کار بافت‌زدایانه^۱ در زبان‌شناسی بود، و از سوی دیگر متوجه ارزش‌دآوری غیرروشنمند در ادبیات‌پژوهی. اوج این مرحله بحث‌های تند مربوط به نظریه تعادل^۲ بوده است.

نظریه سنتی ترجمه، که مفهوم فرهنگ دوزبانه بر شالوده آن استوار است، این است که ترجمه بین زبان‌ها به سبب وجود مقدم معادل فرضی بین نظام‌ها ممکن است. به‌رغم فرضیه سایپر-وورف که چنین استدلال می‌کند که:

شباهت یک زبان با زبان دیگر آن‌قدرها نیست که بتوان آنها را معرف واقعیت اجتماعی همسانی انگاشت. دنیاهایی که جوامع گوناگون در آنها زندگی می‌کنند دنیاهای متمایزی هستند و این طور نیست که صرفاً دنیای همسانی با برچسب‌های متفاوت باشند. [۱۰]

مترجمان نسل اندر نسل خواسته‌اند به تعادل اعتقاد داشته باشند و جهد کرده‌اند تا آن را با معیار همسانی تعریف کنند و گاهی هم چنین استدلال کرده‌اند که همسانی را می‌توان به شیوه‌های گوناگونی تفسیر کرد و باب مذاکره در آن مفتوح است، و به هر حال امکان آن وجود دارد. مشکل بارز نظریه تعادل در قالب همسانی این است که وجود روابط سلسله‌مراتبی بین متون مبدأ و مقصد و فرهنگ‌ها را در عرصه انکار می‌کنند و فرض را بر این می‌گذارند که ترجمه بر محور عمودی، بین نظام‌هایی با مرتبه یکسان، صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، در نظریه نظام‌های چندگانه چنین استدلال می‌کنند که

^۱ decontextualized work

^۲ equivalence theory

نظام‌ها هرگز مرتبه یکسانی ندارند و آراء مربوط به برتری و فروتری متن یا نظام ادبی همیشه درکار است.

در مرحله دوم ترجمه‌پژوهی از معارضه‌جویی با گفته‌های پیشین فراتر می‌روند و به بررسی و دنبال کردن الگوهای ترجمه‌گری در دوره‌های زمانی مشخص می‌پردازند. در این مرحله نیز تأکید عمده همچنان بر نظام مقصد است، منتها پژوهش‌های تاریخی مهمی اندک اندک پدیدار می‌شود. تحول مهم در این مرحله، که نشانه فاصله گرفتن از منشأ ساختارگرایانه نظریه نظام‌های چندگانه و پای گذاشتن در راه ترجمه‌پژوهی پس‌اساختارگرایانه است، همان کاری است که درباره زبان مجازی مستعمل مترجمان صورت می‌گرفت، آن‌چنان که در مقدمه‌ها و نامه‌نگاری‌ها و گفته‌های ایشان درباره کارشان به طور اعم مشهود است.

در مجموعه دخل و تصرف در ادبیات، مقاله پیشتازی هم به قلم تنو هرمانس آمده است درباره مترجمان دوره رنسانس که به آلمانی و انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌کرده‌اند. وی استفاده این مترجمان را از استعاره طبقه‌بندی می‌کند تا ترجمه ایشان را وصف کند و الگوهای اندیشه را آشکار سازد. [۱۱]

هرمانس نشان می‌دهد که استعاره‌های مستعمل مترجمان بازتاب طرز تفکر آنها درباره نقش و مرتبه ترجمه در دوران خویش است. استعارات قابل پیش‌بینی مرتبط با علم بدیع به طور اعم مشتمل است بر پا جای پا گذاشتن، تعویض لباس، گنج‌یابی یا کیمیاگری. این استعاره‌ها همچنین حاکی از مقداری ابهام نسبت به متن مبدأ است و جایگاه متن در نظام مبدأ در تعیین طرز تلقی و شیوه‌های مترجم و همچنین حق فرهنگ مقصد در تملک آن اهمیت می‌یابد.

نقشه‌نگاری استعاره‌هایی که در دورانی خاص مورد استفاده بوده‌اند نگرش‌های غالب را نسبت به کار ترجمه فاش می‌سازد. در دورانی که وجه غالبش افزایش تجارت برده و تغییر نظرگاه کشورهای اروپایی نسبت به دیگر ملت‌های دنیاست، استعاره‌هایی که در ترجمه‌های قرن هفدهم به کار رفته بسیار روشنگر است. به عنوان نمونه، پرو دابلانکور در مقدمه بر ترجمه‌اش از *سالنامه تاسیتوس* چنین می‌آورد که وی تاسیتوس را «قدم به قدم» دنبال کرده است، و تازه آن هم نه در مقام معاصر، بلکه در کسوت برده. [۱۲] درآیدن نیز در تقدیم‌نامه ترجمه‌اش از *آئید* می‌گوید که «بردگانیم ما، و کار

می‌کنیم در کشتگاه کسی دیگر؛ تاکستان را هرس می‌کنیم، اما شراب از آن صاحب تاکستان است.» [۱۳]

مترجم در کسوت برده، بنده متن مبدأ، استعاره نیرومندی است که تا قرن نوزدهم دوام می‌آورد. آنچه در این استعاره مستتر است چیرگی نویسنده متن مبدأ بر متن کم‌اهمیت مقصد است. تنها کسی که در سیر ترجمه نوای مخالف ساز می‌کند بانوی مترجمی است به نام مادام دوگورنه که در ۱۶۲۳ می‌گوید ترجمه کردن یعنی

پدید آوردن دوباره اثر. می‌گویم پدید آوردن، زیرا [آثار نویسندگان قدیم] را باید با تأمل ژرف و راسخ تجزیه کرد تا در سیر مشابهی از نو ساخته شوند؛ همچنان که گوشت باید در شکم ما تجزیه شود تا بدن ما را بسازد. [۱۴]

وفاداری به متن اصلی/شوهر در قالب استعاره برای ترجمه و وفاداری برده به ارباب هر دو حاکی از وقوع دیگرگونی‌های ژرف در خواندن و نوشتن در دنیای پس از رنسانس است. سفرهای اکتشافی دیدگاه‌ها را تغییر می‌داده است، و دنیای نو را که مانده بوده است تا غیربومی‌های استعمارگر و قدرتمند اروپایی در آن نفوذ کنند و بارورش سازند، همان‌گونه که در فصل‌های قبل گفته شد، پیوسته با تعبیر جنسی وصف می‌کرده‌اند. [میشل] فوکو نیز دیگرگونی‌های گسترده در عرصه زبان را خاطر نشان می‌کند: «در قرن شانزدهم، آدمی از خودش می‌پرسیده از کجا بدانم که دال در واقع به مدلول خود دلالت می‌کند؛ از قرن هفدهم به بعد، آدمی رفته‌رفته از خودش می‌پرسد که چگونه می‌توان لفظ را به معنایش مرتبط کرد.» [۱۵]

بررسی جاری درباره زبان استعاری مترجمان یکی از جنبه‌های مهم در مرحله سوم ترجمه‌پژوهی است. در اوایل دهه ۱۹۸۰، انواع و اقسام گزاره و نمودار و جدول و اظهارنظر درباره کار ترجمه را چندان ضمیمه بررسی‌ها می‌کرده‌اند — البته به رغم دعوی غیرتجویزی بودن این بررسی‌ها — که به منشأ ساختارگرایانه نظریه نظام‌های چندگانه گواهی می‌داده است. با این حال، با پدیدار شدن «مکتب دخل و تصرف» در نیمه دهه ۱۹۸۰، کار در زمینه ترجمه‌پژوهی به طور اعم بسیار متنوع می‌شود. در این مرحله سوم، که می‌توان آن را مرحله پس‌اساختارگرا نامید، ترجمه را طیفی از شیوه‌های دخل و تصرف در متن محسوب می‌کنند که در حیطه آن مفهوم کثرت جایگزین وفاداری به متن مبدأ می‌شود، و با اندیشه اثر اصلی از منظرهای متفاوت معارضه‌جویی می‌کنند.

به‌عنوان نمونه، آندره لوفور بهتر این می‌داند که ترجمه را در کنار آنچه وی «بازنویسی»^۱ می‌نامد بررسی کنیم، زیرا

بازنویسی، خواه به صورت نقد و خواه به صورت ترجمه (و، بگذارید بیفزایم، خواه به صورت تاریخ‌نگاری و گزیده‌نگاری^۲)، شیوه بسیار مهمی از کار در می‌آید که حافظان ادبیات در کار می‌کنند تا از چیزی اقتباس کنند که (از نظر زمان و یا مکان جغرافیایی) با هنجارهای فرهنگ‌پذیرنده «بیگانه» است. از این حیث، بازنویسی در تکامل نظام‌های ادبی نقش بسیار عمده‌ای دارد. از وجهی دیگر، بازنویسی بینه‌ای برای پذیرفتن است و می‌توان از این حیث به تحلیل آن پرداخت. چنین می‌نماید که این دو دلیل کفایت می‌کند که برای بررسی بازنویسی در نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی مرتبه مهم‌تری قائل شویم. [۱۶]

استدلال لوفور استدلالی اقناعی است. ترجمه را باید شیوه ادبی مهمی تلقی کنیم، و اگر آن را در چارچوب بازنویسی بررسی کنیم، الگوهای تغییر در پذیرش در یک نظام ادبی معین آشکار می‌شود. لوفور توجه ما را به اهمیت نقش تاریخ‌نگاری و گزیده‌نگاری نیز جلب می‌کند که، به گواهی کار آرمین پاول فرانک و همکارانش در دانشگاه گوتینگن، حوزه تحقیقی رو به گسترش دیگری در ترجمه‌پژوهی است. [۱۷]

پیدایش نظریه نظام‌های چندگانه در اوان دهه ۱۹۷۰، ایدئولوژی را وارد عرصه پژوهش درباره ترجمه می‌کند. لوفور در اهتمام نخستین خود برای نوشتن بیانیه‌ای درباره رشته نوپای ترجمه‌پژوهی در ۱۹۷۶ بر این تمایز مهم پای می‌فشرد:

در این شاخه [نوپا] هدف عبارت است از پدید آوردن نظریه جامعی که دلیل راه پدید آوردن ترجمه نیز باشد. این نظریه در صورتی مثمر واقع می‌شود که در مسیر استدلال تکامل یابد، مسیری که از فلسفه نوتحصلی یا تأویل ملهم نباشد ... و مدام در کوره سرگذشت‌پژوهی^۳ آزموده شود. [۱۸]

پانزده سال بعد، باسنت و لوفور این هدف را از نو مؤکد می‌کنند، منتها این بار با توجه به تحولات عظیمی که در این فاصله روی داده است:

با تکامل ترجمه‌پژوهی در قالب شاخه‌ای مجزا و مستقل، با نوعی روش‌شناسی مبتنی بر تطبیق‌گری و تاریخ فرهنگی. ترجمه در تکامل فرهنگ دنیا نیروی شکل‌دهنده مهمی بوده است و بررسی ادبیات تطبیقی بدون توجه به ترجمه امکان‌پذیر نیست. [۱۹]

¹ rewriting
² anthologization
³ case-history

پیشرفت در عرصه تاریخ ترجمه، با توجه به تاریخچه شیوه‌های ترجمه، و پدیدآوردن و پخش کردن ترجمه و تأمین منابع مالی برای آن، و مکاتب یا گروه‌های مترجمان و نقش ترجمه در دوره‌های معین، مسئله اصطلاح‌شناسی را بالاخره روشن ساخته است. چنین می‌نماید که تأکید بر «صحت» و «وفاداری» برگرفته از نگرش‌های قرن هفدهمی به کار ترجمه باشد. از «صحت» امر علمی و دقیق مستفاد می‌شود، یعنی چیزی که بتوان اندازه گرفت و با عدد و رقم نشان داد، ولی «وفاداری» معانی ضمنی دوگانه‌ای دارد: زن خوب به شویش وفادار است و خدمتکار خوب به اربابش، و این هر دو در قبال متن اصلی در مقام مادون قرار دارند.

در قرن هفدهم است که ناگهان با انواع و اقسام فعالیت انتقال بین‌زبانی^۱ مواجه می‌شویم که جملگی را نیز به همین شیوه وصف می‌کنند. ترجمه، به گفته آنها که دستی در ترجمه آثار کلاسیک دارند، فعالیتی است در گرو حساسیت ادبی شدید. به عنوان نمونه، جان درایدن، به رغم گفتار منقول در فوق که مترجم را برده اثر اصلی می‌داند، در مقدمه خود بر شرح حال لوسیان در ۱۷۱۱ این را هم مؤکد می‌کند که مترجم

باید همه چیز را در تملک خویش آورد و نبوغ و شمع نویسنده و ماهیت موضوع و مصطلحات هنر موضوع مورد نظر را بی‌کم و کاست دریابد. آن وقت است که چنان به درستی ادای مقصود می‌کند، و با چنان شور و حالی نیز هم، که گویی خود او نویسنده اثر بوده است. در مقابل، کسی که کلمه به کلمه رونویسی می‌کند جان کلام را در این انتقال پرمال از دست می‌دهد. [۲۰]

در اینجا کلمه کلیدی «تملک» است. درایدن چنین استدلال می‌کند که مترجم هر آنچه را نویسنده عرضه می‌کند باید به تملک خود درآورد، چون جز در این صورت نمی‌تواند چیزی را با شور و حال اثر اصلی خلق کند. از فحوای کلام چنین برمی‌آید که ترجمه را می‌توان بحق اثر اصلی به حساب آورد، منتها نه در جایی که مترجم کلمه به کلمه رونویسی کند.

آنچه ممکن است در نگاه نخست تعارض نظر در گفتار یک نویسنده واحد به نظر آید در واقع جز تأیید انواع گوناگون فعالیت ترجمه نیست. گسترش لغت‌نامه‌های دوزبانه و کتاب‌های دستور زبان و متون درسی مخصوص زبان‌آموزی بر مبنای انتقال کلمه به کلمه بین زبان‌ها، به کاربرد نوعی ترجمه در نظام‌های آموزشی منتهی شده که

¹ interlingual transfer

پایه آن صحت قابل اندازه‌گیری بوده است. برای سنجیدن توان زبان‌آموز در یادگیری زبانی دیگر، «صحت» ترجمه در قالب برگرداندن کلمه به کلمه متن مبدأ ضروری است. اما، در عین حال، همچنان که درآیدن می‌گوید، اگر همین شیوه را برای ترجمه شعر به کار ببندند فاجعه به بار می‌آید.

ضرورت «صحت» در ترجمه، به منزله وسیله‌ای برای آموزش زبان خارجی، از خیلی وقت پیش بنیاد شده و هنوز هم پا برجای است. با این حال، مسئله‌ای که بر جای مانده این است که کار ترجمه متن به منظور نشان دادن توانایی در زبان مبدأ یا مقصد به لحاظ فهم دستور زبان و نحو، با ترجمه به مفهوم شکستن قالب متن ادبی و ریختن آن در قالبی دیگر فرق می‌کند، گیریم که واژگان هر دو یکی بوده باشد. وانگهی، در قرن هفدهم دیگرگونی در تولید انبوه کتاب و پدید آمدن بازار تازه خوانندگان کتاب به این معنا بوده که تولید متون ادبی به سرعت کسب و کار کلانی می‌شده است. سیر مشابهی نیز در عرصه تئاتر رخ می‌داده، و جالب اینکه بسیاری از نمایشنامه‌هایی که از اواخر قرن هفدهم به این سو در تئاترهای لندن بر روی صحنه رفته، ترجمه بوده است. این ترجمه‌ها را به منظور برآوردن تقاضای بازار به سرعت انجام می‌داده‌اند، آن هم به دست کسانی که توانایی ترجمه نداشته‌اند. منتقدان این عصر پیوسته از تفاوت کار ترجمه‌ای که در متون کلاسیک صورت می‌گرفته با ترجمه بازاری متون قابل فروش سخن گفته‌اند، گو اینکه واژگانی که برای توصیف این فعالیت‌ها به کار می‌رفته باز هم یکسان بوده است.

سردرگمی ناشی از کاربرد واژگان یکسان برای توصیف ترجمه در قالب فعالیت ادبی بلندمرتبه و وسیله تعلیم، و ترجمه به منزله کاری نازل و بازاری هنوز هم رایج است و احساس‌های متناقض درباره کار ترجمه را کم‌وبیش روشن می‌سازد. آنچه در اختیار داریم، میراث سرگذشت‌های مغشوش است، به نحوی که خود لفظ «ترجمه» واکنش‌های متفاوتی برمی‌انگیزد که با انواع و اقسام فرضیات و توقعات درباره ترجمه ارتباط دارد. جالب اینکه گویا نقش آموزشی ترجمه از همه قدرتمندتر شده است، زیرا در همین نقش است که اندیشه صحت به صورت امری سنجیدنی اهمیت مطلق می‌یابد. عزرا پاوند درباره مغالطه استفاده از چنین معیارهایی برای ترجمه ادبی این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

نثر انگلیسی‌ام را پنج سال آزار خراب کردم، چون می‌خواستم انگلیسی را به همان صورتی بنویسم که تاسیتوس به زبان لاتین می‌نوشته است. بسیار بد. به هر صورت، چه بسا که همین برایم درس عبرتی شده باشد. حالا می‌دانم که روح این دو زبان یکسان نیست. [۲۱]

جای دیگر، در واکنش به انتقاد محققان از «ناصحیح» بودن گرمی/داشت سکستوس پراپرتیوس در کسوت ترجمه، از این اثر چنین دفاع می‌کند:

بحث ترجمه در کار نبود، ترجمه لفظ به لفظ که جای خود دارد. کار من این بود که مرده‌ای را به زندگی بازآرم، و هیئت زنده‌ای عرضه کنم. ترجمه هیل [رقیب بسیار سرسخت عزرا پاوند] در مقام استاد زبان لاتین و نمونه‌ای از اینکه چرا شعر شاعران لاتین را نمی‌خوانند، و چرا آدمی خوش دارد که از لغویان شاعر بسازد، ترجمه‌ای وسواس‌آمیز و عاری از خطا از کار درمی‌آید. اگر جایی خطایی از او سرزنند، از خودکشی ابا نمی‌کند ... خرقة فاضل‌مآبی دقیقاً همان چیزی است که به خود نپوشیده‌ام؛ دقیقاً همان چیزی است که به زباله‌دان انداخته‌ام. [۲۲]

پاوند به مدد استعاره بسیار سنجیده‌ای از ترجمه خود دفاع می‌کند: استعاره بازآوردن مرده به زندگی. نظر او درباره ترجمه مقصدمدار^۱ است، به کار خود به چشم یافتن خواننده برای اثر شاعری مرده نگاه می‌کند. از این نظر، دیدگاه پاوند درباره وظیفه مترجم با دیدگاه والتر بنیامین پیوند می‌یابد، چون او نیز در مقدمه مشهورش بر ترجمه آلمانی اثر بودلر، *تابلوهای پاریسی*^۲ (۱۹۲۳)، از استعاره زندگی پس از مرگ برای ترجمه استفاده می‌کند. مقاله بنیامین را نظریه‌پردازان ترجمه در دهه ۱۹۸۰ باز می‌یابند، و از آن پس یکی از مهم‌ترین متون مربوط به نظریه پسامدرن ترجمه شده است. دریدا، در مقاله «برج‌های بابل»^۳ (۱۹۸۵) در خوانش نوشته بنیامین به اندیشه‌های اثر اصلی و ترجمه می‌پردازد و همچنین به این مسئله که معنا کجا قرار می‌گیرد. آنچه می‌گوید انتقاد اساسی دیگری است از اندیشه برتری اثر اصلی. طبق نظر دریدا، متن مبدأ به هیچ‌وجه اثر اصلی نیست، شرح و بسط اندیشه و معناست، و کوتاه سخن اینکه فی‌نفسه ترجمه است. نتیجه منطقی تفکر دریدا درباره ترجمه این می‌شود که دوگانگی اثر اصلی و ترجمه، و دوگانگی اصل و رونوشت ملغاً می‌شود و بنابراین نقطه پایانی است بر دیدگاهی که مطابق آن برای ترجمه مرتبه‌ای ثانوی قائل‌اند. [۲۳] بنیامین نقش زندگی‌بخش ترجمه را سیری گشتاری خوانده بود: «ترجمه پس از اثر اصلی می‌آید، و

^۱ target focused

^۲ *Tableaux parisiens*

^۳ "Des tours de Babel"

از آنجا که برای آثار مهم ادبیات جهان به وقت پیدایش هرگز مترجمان برگزیده‌ای پیدا نمی‌شوند، ترجمه آنها نشانه دوام زندگی این آثار است.» [۲۴] بنابراین ترجمه فعالیت است ویژه، زیرا سبب می‌شود که زندگی متن در بافت دیگری ادامه یابد، و متن ترجمه‌شده، به یمن دوام هستی‌اش در این بافت تازه، اثر اصلی می‌شود.

ابراز توجه دریدا و دیگر فیلسوفان معاصر نشانه دیگری از اهمیت روزافزون ترجمه [۲۵] و وجه فزاینده میان‌رشته‌ای بودن کار در زمینه ترجمه‌پژوهی است. و با فزونی گرفتن پژوهش‌های فیلسوفان و مورخان ادبی و فرهنگی و جامعه‌شناسان زبان و نظریه‌پردازان ادبی درباره جنبه‌های ترجمه، سرانجام مصطلحات سلبی حاکم بر بحث ترجمه اندک اندک ناپدید می‌شود. شکوه‌های قدیمی درباره عامل ضایعه در ترجمه کجا و نظرگاه تازه ترجمه مبنی بر اعطای زندگی نو به متن مبدأ کجا. وانگهی، هر قدر مورخان ترجمه مطالب بیشتری درباره نسب‌شناسی ترجمه کشف می‌کنند، به همان میزان هم انتقال بین‌زبانی متون به صورت مؤلفه‌ای حیاتی در توسعه فرهنگی پدیدار می‌شود.

پژوهشگران پیرو ایوان‌زوهر و مکتب نظام‌های چندگانه معمولاً در اروپا و تنی چند نیز در ایالات متحد آمریکا مستقر بودند و سروکارشان هم در درجه نخست با تاریخ بوده است. جالب اینکه اگر پیدایش تاریخ ترجمه را با سیر بی‌وقفه مشابهی در زن‌پژوهی قیاس کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در هر دو زمینه بسیاری از مفروضات ما درباره تاریخ ادبی و فرهنگی پیوسته مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرند. در فصل ششم گفته آمد که شاید شیوه تازه‌ای برای نگاه کردن، مثلاً، به قرن پانزدهم وجود داشته باشد، قرنی که، بنا به سنت، در ادبیات انگلیس دوران بی‌حاصلی تلقی شده است، زیرا در این دوران نویسنده «بزرگی» پدید نیامده است. با اندک تغییری در دیدگاه و توجه به وفور ترجمه در قرن پانزدهم، حالا دیگر این دوران را نمونه کلاسیک عصری تلقی می‌کنیم که الگوهای ادبی را در خارج می‌جستند و به مدد مترجمان نظام مقصد را احیا می‌کرده‌اند. اگر، علاوه بر شیوه‌های مستعمل مترجمان، به نقش ترجمه در تکامل نظام‌های ادبی نیز نگاه کنیم، می‌بینیم که در قرون وسطی و دوران رنسانس کار چندانی در عرصه ترجمه صورت نگرفته است. [۲۶]

پیش‌تر در این کتاب یادآور شدیم که بیرون از اروپا پژوهش‌های ابتکاری فراوانی در زمینه ادبیات تطبیقی صورت می‌گیرد، اغلب هم ذیل عناوینی متفاوت با عناوین

سنتی رایج در مراکز علمی اروپا. همین نکته را درباره ترجمه‌پژوهی نیز می‌توانیم بگوییم. از این میان، نظریه‌های ترجمه که اکنون مترجمان در برزیل و کانادا مطرح می‌کنند اهمیت خاصی دارد و استعارات نو و منظرهای تازه‌ای در اهمیت سیر ترجمه عرضه می‌شود.

در نظریه پسااستعماری با تحلیل پیامد سرو کار دارند، یعنی بازسازی و بازسنجی که الزاماً متضمن سیر ترجمه است. اشکرافت و دیگران می‌گویند:

فرهنگ پسااستعماری ناگزیر پدیده‌ای است پیوندی شامل ارتباط جدلی نظام‌های فرهنگی «پیوندی» اروپایی با هستی‌شناسی بومی، و در این هستی‌شناسی انگیزه‌ای برای آفرینش و بازآفرینی هویت بومی مستقل وجود دارد. این ساختن یا بازساختن جز در تعامل پویای نظام‌های سلطه‌گر اروپایی و واژگون شدن و به «حاشیه» راندن این نظام‌ها صورت نمی‌گیرد. امکان بازگشتن به خلوص فرهنگی مطلق پیش از استعمار یا بازیافتن آن وجود ندارد. پدید آوردن قالب‌های ملی یا محلی یکسره مستقل از استلزام‌های تاریخی آنها در سودای استعماری اروپایی نیز ممکن نیست. [۲۷]

از سخن اینان چنین برمی‌آید که چیزی با عنوان اصلی وجود ندارد و فرهنگ پسااستعماری دربرگیرنده ارتباط جدلی فیما بین نظام‌هاست. در خصوص امریکای لاتین این نکته حائز اهمیت است که در شرح قدیم‌ترین سیر استعمار پای مترجمی در کار است که علاوه بر خائن به چشم مددکار هم به او می‌نگرند. لامالینچه، معشوقه/دیلماج کورتس^۱، کسی است که چهره ژانوسی [دوگانه] ترجمه را ممثل می‌سازد: در یک روایت، او را زن سرخ‌پوست شریفی معرفی می‌کنند که با کورتس زندگی می‌کند و می‌کوشد تا میان قوم خود و هم‌میهنان معشوقش وحدت ایجاد کند. در روایت دیگر، او را زنی معرفی می‌کنند که قوم خود را به اشغالگران می‌فروشد و پل زبانی لازم را برای آنان فراهم می‌آورد تا تمدن مکزیکی را نابود کنند. اما در روایت سوم قربانی تجاوز به عنف است که ناچار شده است تا بندگی ارباب استعمارگر را بکند و در سیر بزرگ‌تر بی‌سیرت شدن جامعه واسطه نابخواستی باشد.

^۱ Cortés، سردار اسپانیایی و فاتح قاره آمریکا در قرن شانزدهم میلادی. لامالینچه (La Malinche) نام زن زیبایی است که سرخ‌پوستان شکست‌خورده به نشانه صلح به سردار اسپانیایی پیشکش کردند و او در همه فتوحات کورتس همدم و مترجم او شد. (مترجم)

چندگانگی تفسیر نقش لامالینچه در مراحل نخستین استعمار در فهرست بلندبالای چندگانگی مبتلابه نویسندگان و منتقدان امریکای لاتین نسبت به اروپا، مبدأ و منبع الگوهای ادبی، بازتاب می‌یابد. اخیراً گفته‌اند که امریکای لاتین را می‌توان «ترجمه» اروپا تلقی کرد، هرچند مراد از ترجمه در اینجا نه رونوشت بلکه آن چیزی است که بنیامین و دریدا منظور داشته‌اند، یعنی زندگی پس از مرگ، بقا، دوام از طریق نوزایی. [۲۸]

در دهه ۱۹۲۰، در مدرنیسم برزیلی بنا را بر ارزیابی مجدد یکی از آخرین محرّمات اروپا، یعنی آدمخواری، می‌گذارند. ازوالد دو اندراده در «بیانیۀ Antropofago» [۲۹] به ماجرای اسقف پرتغالی می‌پردازد که سرخ‌پوستان برزیلی در مناسک آدمخواری خویش در ۱۵۵۴ او را خورده بوده‌اند، و می‌گوید که برای درک این واقعه دو شیوه یکسره متفاوت وجود دارد. از دیدگاه اروپاییان، چنین عملی فضااحت‌بار و کفرآمیز بوده است و نقض تمامی هنجارهای رفتار متمدنانه. شکنجه‌گاه‌های محکمه تفتیش عقاید در اروپا هر قدر هم مخوف بوده باشد، شکنجه‌گران دیگر قربانیان را نمی‌خورده‌اند. اما از منظر غیروپایی، خوردن شخصی که برایش احترام قائل بوده‌اند به نیت به خود کشیدن قدرت یا فضایل او کاملاً قابل قبول بوده است. وانگهی، مراسم عشای ربانی بر بنیاد بلعیدن نمادین خون و جسم مسیح استوار است و از این رو در فرهنگی که برای آدمخواری حرمت قائل‌اند، مسیحیت را به شکل بسیار متفاوتی می‌توان تفسیر کرد. نهضت Antropofagista در این دیدگاه دوگانه، استعاره‌ای برای ارتباط فرهنگ اروپا با فرهنگ برزیل می‌یابد. به قول رندل جانسن:

به تعبیر استعاری، این نهضت مبین تلقی تازه‌ای از روابط فرهنگی با قدرت‌های سلطه‌گر است. تقلید و تأثیر در مفهوم سنتی این دو لفظ دیگر ممکن نیست. پیروان این نهضت نمی‌خواهند فرهنگ اروپایی را رونویسی کنند، بلکه می‌خواهند آن را بخورند، از جنبه‌های مثبت آن متنعم شوند و جنبه‌های منفی‌اش را کنار بگذارند، و فرهنگ ملی اصیلی بیافرینند که، به جای اینکه ظرفی برای صور بیان فرهنگی بسط‌یافته در جای دیگر باشد، سرچشمه بیان هنری شود. [۳۰]

این استعاره را بعداً ترجمه‌پژوهان اختیار می‌کنند و پی‌بردن به دلیل آن هم ساده است. پیروان نهضت می‌گفتند که الگوهای اروپایی باید خورده شوند تا ارزش‌هایشان در آثار نویسندگان برزیلی جاری گردد. رابطه قدرت فیما بین فرهنگ اروپایی و برزیلی به واسطه این تصویر دیگرگون می‌شود؛ نویسنده برزیلی مقلد نیست و نسبت به سنت

ادبی اروپا به هیچ وجه در مقام مادون قرار ندارد، و اعتراض هم به معنای طرد کامل این سنت نیست. بلکه، نویسنده برزیلی در تعامل با فرهنگ مبدأ است، از آن تغذیه می‌کند ولی چیزی یکسره تازه می‌آفریند. در جایی که پای ترجمه در میان باشد، این استعاره رنگ دیگری به خود می‌گیرد، زیرا مترجم متن مبدأ را می‌خورد و آن را از نو پدید می‌آورد، یعنی دقیقاً همان که مادام دوگورنه نزدیک به چهار قرن پیش بر زبان آورده بود.

هارالدو و آگوستو دوکامپوس نظریه‌پردازان اصلی ترجمه در مفهوم آدمخواری بوده‌اند و عامل به آن نیز هم. ایشان در آثار خویش مرز میان نظام‌های مبدأ و مقصد را به عمد حذف می‌کنند و در نتیجه ترجمه هارالدو دوکامپوس از *Faust* گوته، که در ۱۹۷۹ منتشر می‌شود، چنین عنوانی می‌یابد: *Deus e o diabo no Fausto de Gothe* [خدا و شیطان در *فاوست* گوته]. در این عنوان پیوند گوته نویسنده با قهرمان اثرش فاستوس مؤکد می‌شود و، در عین حال، خواننده را یکرست به موضوع اثر، یعنی نبرد قدرت شیطانی با قدرت رحمانی، احاله می‌دهد. حضور مترجم/نویسنده و ارتباط وی را با پدیدآورنده آلمانی *فاوست* نیز آشکارا مؤکد می‌سازد. منتها برای خوانندگان برزیلی چیز دیگری را هم ممثل می‌کند: مرجوع بی‌واسطه آن فیلمی است از گلاوبر روشا^۱ با عنوان *Deus e o Diabo na Terra do Sol* [خدا و شیطان در سرزمین خورشید].^۲ به قول السه وی‌یرا:

توجه به خود عنوان دال بر این است که فرهنگ «گیرنده» در فرهنگ اصلی نفوذ می‌کند و آن را دیگرگون می‌سازد ... با توجه به این عنوان می‌توانیم بگوییم که ترجمه دیگر جریانی یک‌سویه از فرهنگ مبدأ به فرهنگ مقصد نیست، و کاری فرافرهنگی و دوسویه است. [۳۱]

علاوه بر این، دوکامپوس کار خود را «ترجمه» وصف نمی‌کند، بلکه آن را "transluciferação mefistofaustica"^۳ می‌داند، و چنین استدلال می‌کند که در این نوع کار شیطانی هدف «پاک کردن اصل و از میان بردن اثر اصلی» است. [۳۲] نزد وی ترجمه

^۱ Glauber Rocha

^۲ نگارنده خود را مدیون السه وی‌یرا می‌داند که این نکته را به او خاطرنشان کرده است.

^۳ یا در انگلیسی Mephistofaustian transluciferation. شاید بتوان این عبارت را، «لوسیفر شدن مفیستوفاستوس» ترجمه کرد. محض یادآوری بگوییم که «لوسیفر» شیطان است و «مفیستوفلس» نماینده او. *فاوست* یا *فاوستوس*، به وقت بستن پیمان با شیطان، روح خود را به واسطه مفیستوفلس به شیطان می‌فروشد. (مترجم)

سیری جسمانی است، خوردن متن مبدأ و قلب ماهیت آن است، کار ترجمه خون‌آشامی است. ترجمه، به گفته او، عین انتقال است. انتقال خون (come transfusao. De sangue). [۳۳] استعاره ترجمه را به صورت آدمخواری و خون‌آشامی که براساس آن مترجم خون متن مبدأ را می‌مکد و به متن مقصد نیرو می‌بخشد، یا استعاره ترجمه به صورت انتقال خون که به گیرنده خون زندگی تازه عطا می‌کند، می‌توان استعاره‌هایی افراطی تلقی کرد که از نظریه پساامدرنیستی و پسااستعماری درباره ترجمه نشئت می‌گیرند. جالب اینکه این استعارات با تحولات دیگر در عرصه نظری ترجمه، که پیش‌تر به آن‌ها پرداختیم، پیوند می‌یابد. دلیلش هم این است که وجه مشترک جملگی مردود دانستن سلسله مراتب قدرت است که متن مبدأ را برتر می‌دانست و برای مترجم نقشی ثانوی قائل بود. السه‌وی‌پرا زبده نظریه آدمخوارانه ترجمه را به این صورت بیان می‌کند:

فلسفه آدمخوارانه ترجمه مبنی بر پرورده شدن از دو سرچشمه، یعنی متن مبدأ و متن مقصد، و به همان نسبت خوانش معکوس ترجمه مطابق نظر بنیامین و دریدا، سؤال‌های معرفت‌شناسانه چندی را مطرح می‌کند که در ترجمه‌شناسی سنتی صلاحیت پاسخگویی به آنها را نداشته‌اند. در ترجمه‌شناسی سنتی، به تعبیر بنیامین، خواستار ترجمه، خواستار بازنگری بوده‌اند... اگر، در فلسفه آدمخوارانه، ترجمه جریانی دوسویه شود، آن‌وقت است که اصطلاحات «مبدأ» و «مقصد» کاستی می‌گیرد. بر همین منوال، رابطه قدرت فیما بین مبدأ و مقصد، برتر/فروتر، نیز از میان می‌رود. [۳۴]

ویژگی این پژوهش تازه در عرصه ترجمه‌پژوهی در برزیل یک سلسله استعارات جسمانی و اغلب اوقات خشن است در تقابل کامل با استعارات ملایم‌تری که ترجمه را کار فرودستی وصف می‌کنند. بر همین منوال نیز در تحولاتی که از نیمه دهه ۱۹۸۰ به این سو در کانادا رخ داده بر استعارات جسمانی تأکید شده است، گو اینکه در درجه نخست براساس روابط جنسی از نو تعریف‌شده، و از دیدگاه فمینیستی.

هلن سیکسو گفته است که نوشتن «زنانه» فیما بین دوقطب مذکر و مؤنث پدید می‌آید: «نوشتن دقیقاً عبارت است از کار کردن در عرصه فیما بین و واریسی کردن سیر همان چیز و دیگری که هیچ‌چیز نمی‌تواند بدون آن زندگی کند، و خنثی کردن کار مرگ.» [۳۵] نظریه‌پردازان فمینیست ترجمه نظر خویش را بر بنیاد نظریه فیما بین^۱

¹ in-betweenness

سیسکو بنا کرده و به شیوه‌های تازه تکامل بخشیده‌اند. مثلاً نویسندگان و منتقد دوزبانه دوفرهنگی به نام نیکول واردجوو در این باره چنین می‌گویند:

شخص مترجم وجودی فیما بین است. او، مانند کلمات در ترجمه، همواره در میان معانی سرگشته است. می‌کوشد تا واسطه باشد و، غیر از خوانش‌هایی که ترجمه مختار فراهم می‌کند، خوانش‌های موجود در زبان بیگانه را دایمانه القا کند ... ما را تا بدان جا می‌برد تا تأمل کنیم که ترجمه‌های خاص چگونه ساخته می‌شوند. درگذار از زبانی به زبان دیگر، چه از دست می‌رود، چه به دست می‌آید، چه دیگرگون می‌شود و چگونه. [۳۶]

در نظریه دوگانه قدیم درباره ترجمه، متون اصلی و متون ترجمه‌شده را دو قطب تلقی می‌کرده‌اند. در نظریه فمینیستی ترجمه، بر فضای متعامل بین دو قطب تأکید می‌کنند و می‌گویند که این دو قطب را از دیرباز بر بنیاد تذکیر و تأنیث تفسیر کرده‌اند. بنیان استعاره «زیبارویان بی‌وفا» بر این است که متن اصلی مذکر و قدر قدرت است، و متن مقصد مؤنث و مادون. در نظریه فمینیستی ترجمه، ضمن گرامی داشتن امر فیما بین، فضایی را بازسازی می‌کنند که ترجمه در قالب امری دوجنسی در آن صورت می‌گیرد و به این یا آن جنس تعلق ندارد.

بعضی از پژوهش‌های فمینیستی بسیار جالب درباره ترجمه در کانادا بر مدار نظریه‌پردازان و مترجمان دوجنسی و همجنس‌خواه می‌گردد. مثلاً جمعی که با نیکول بروسار و پیرامون او به کار پژوهش اشتغال دارند، علاوه بر نقد نویسنده‌مدار، نقد خواننده‌مدار را نیز مردود می‌شمارند و چنین استدلال می‌کنند که بهتر این است که چه برای نویسنده و چه برای خواننده اولویت قائل نشویم. کی‌تی متسای سیر ترجمه را «عمل مرکب خواندن و نوشتن» توصیف می‌کند و بر این نظر است که مترجم هم خواننده است و هم نویسنده: «ترجمه که می‌کنم، متن را می‌خوانم ... آن وقت متن را از نو می‌خوانم و از نو می‌خوانم متن را، و سپس با زبان خود و با کلمات خود می‌نویسم: خوانش خود را می‌نویسم و این خوانش، نوشتار است.» [۳۷] چنین نظری درباره ترجمه با نظر پیشنهادی جورج اشتاینر بسیار متفاوت است که ترجمه را مستلزم «نفوذ به قصد تصرف» متن مبدأ می‌داند، و می‌گوید در نتیجه این نفوذ متن «مسخر» می‌شود و آن‌گاه مترجم، با اقدامی برای جبران خسارت، تاوان این تهاجم را می‌پردازد. [۳۸]

باربارا گودار، یکی دیگر از ترجمه‌پژوهان کانادایی، کار فمینیست‌ها را در حوزه ترجمه با نظریه پسامدرنیستی ترجمه مرتبط و چنین استدلال کرده است که اگرچه «تفاوت» بنا به سنت در ترجمه منفی بوده است، در ترجمه فمینیستی مثبت است:

از آنجا که دغدغه نظریه فمینیستی نشان دادن بوده است، تفاوت در مراحل معرفتی و عمل انتقادی عامل مثبتی است مترجم فمینیست، که تفاوت خود را در حوزه نقد و شعف خود را از بازخوانی و بازنویسی متناوب مؤکد می‌سازد، نشانه‌های دخل و تصرف خود را در متن به رخ می‌کشد. دخل و تصرف زنانه در متن به هنگام ترجمه مستلزم تعویض مترجم غایب و فروتن است. [۳۹]

گودار می‌گوید مترجم فمینیست فروتن نیست و دخل و تصرف دوباره خود را در متن عیان می‌سازد. او غایب نیست، و همچون مترجمان برزیلی که در نقش لوسیفر ظاهر می‌شوند، حق خود را در شکل دادن به متن مبدأ و دخل و تصرف در آن مؤکد می‌کند. سوزان ذلوبینی-پرهاروود، یکی دیگر از مترجمان مکتب کانادایی ترجمه، می‌گوید که کار ترجمه او عمل سیاسی است و «ترجمه عمل ابداع زبانی است که اغلب، به جای مخدوش کردن متن اصلی، مایه غنای آن می‌شود.» [۴۰]

هدف مشترک نظریه‌پردازان ترجمه در برزیل و کانادا ستودن نقش مترجم و پدیدار کردن او در کار نقض حریمی است که در صدد بازسازی سلسله مراتب پدرسالارانه قدیم اروپایی است. ترجمه از منظر ایشان به راستی عمل سیاسی است و اهمیت شایانی دارد. هارالدو و آگوستو دوکامپوس ترجمه را وسیله مؤکد کردن حق خویش به عنوان اتباع برزیل برای بازخوانی و تملک دوباره ادبیات معیار اروپایی قرار می‌دهند، و تلقی زنان کانادایی این است که ترجمه برای هستی ایشان به عنوان انسان‌های دوزبانه، و همین‌طور فمینیست‌هایی که با ارزش‌های مذکر/کلمه‌مدار مبارزه می‌کنند، بنیادی است. هر دو گروه در صدد یافتن شیوه ترجمه و مصطلحاتی هستند که گسست از سلطه میراث اروپایی — هر چند هم که منتقل شده باشد — از آن مستفاد شود. هر دو گروه، به شیوه‌های متفاوت، یکی با زبان استعاری خون و مرگ و دیگری با استعارات مأخوذ از مفهوم «زبان مادری»، نظریه‌ای پسااستعماری درباره ترجمه مطرح می‌کنند که با دیدگاه امپریالیستی قدیمی در تقابل قرار می‌گیرد. همچنان که هانری مشونیک خاطرنشان می‌کند: «در امپریالیسم فرهنگی می‌خواهند سرگذشت خاص آن را به فراموشی بسپارند، تا بدان جا که از تمیز نقش ترجمه در فرهنگ ناتوان‌اند.» [۴۱]

بنابراین بازنگری بنیادی ترجمه‌عنصری اساسی در ترجمه‌پژوهی پساامپریالیستی است. توجه به تاریخ فرهنگی به واسطهٔ تاریخ آثار ترجمه‌شده و پذیرفته شدن آنها در بافت زبان مقصد، گذشته از معارضه‌جویی با مراتب اعتبار نویسندگان «بزرگ» و «کم‌اهمیت» یا دوران‌های مهم و کم‌اهمیت فعالیت ادبی، بر روابط فیما بین ادبیات نیز پرتو تازه‌ای می‌افکند. نظریهٔ نظام‌های چندگانهٔ مورد نظر ایوان‌زوهر راهی به سوی این سیر بازنگری ارائه کرده است، اما همپای آن، مترجمان دوزبانهٔ فمینیست کانادایی و پیروان مکتب برزیلی نشان داده‌اند که شیوه‌های دیگری برای مبارزه با به حاشیه راندن ترجمه بنابه سنت وجود دارد. ایوان‌زوهر شیوهٔ تازه‌ای را برای اندیشیدن دربارهٔ تاریخ ادبی پیشنهاد کرده بود؛ برادران دوکامپوس شیوهٔ تازه‌ای را برای اندیشیدن دربارهٔ ارتباط متن مبدأ با متن مقصد عرضه می‌کنند و در چنین ارتباطی برای نقش مترجم اولویت قائل می‌شوند. در مقابل، نیکول بروسار و سوزان ذلوبینی-یرهاروود مفهوم تقابل دوگانه را مردود می‌شمارند و فضای پویای فیما بین را بررسی می‌کنند.

کثرت پژوهش‌هایی که در حال حاضر در عرصهٔ ترجمه‌پژوهی صورت می‌گیرد و مجلات تازه‌ای که منتشر می‌شود و افزایش مجامع بین‌المللی و تعداد کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های دکترایی که تألیف می‌شود به سرزندگی این عرصهٔ پژوهش دلالت می‌کند که پیش‌تر حرمتی نداشت و به حاشیه رانده شده بود. ترجمه‌پژوهی، به دلیل اتکا به روش‌شناسی‌های متفاوت، حوزهٔ میان‌رشته‌ای راستینی شده است، و شاید بهتر این باشد که برای توصیف آن از تعبیری نظیر *مطالعات بین‌فرهنگی*^۱ استفاده کنیم. همچنین حالا دیگر دشوار بتوان ترجمه‌پژوهی را زیرمجموعهٔ ادبیات تطبیقی تلقی کرد، تا اندازه‌ای به این سبب که اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، آن‌چنان که در این کتاب سعی کرده‌ایم نشان دهیم، امروزه مفهوم چندانی ندارد (البته از همان آغاز هم مفهوم چندانی نداشته است)، و تا اندازه‌ای هم به این سبب که ترجمه‌پژوهی عرصه‌ای پویاست و ادبیات تطبیقی در مقام فعالیتی صورت‌گرا در محاق است.

گفتن ندارد که مکتب‌های فکری گوناگونی دربارهٔ ارتباط ترجمه‌پژوهی با ادبیات تطبیقی وجود دارد. محققانی هستند که ترجمه را همچنان فعالیتی حاشیه‌ای تلقی می‌کنند و پیشنهادهای پیروان نظریهٔ نظام‌های چندگانه را مردود می‌شمارند و بر این نظرند که ادبیات نیرویی فراگیر و تمدن‌ساز است. این دسته از محققان از لحاظ

^۱ intercultural studies

جهان‌بینی آشکارا اروپایی‌مدارند و همچنان به دوام مجموعه‌ای از آثار «بزرگ» اعتقاد دارند. محققان دیگری نیز هستند که معتقدند ارتباط‌های ترجمه‌پژوهی با ادبیات تطبیقی بهتر است که یکسره گسسته شود، چه این دو وجه مشترک ندارند و دغدغه‌ها و روش‌شناسی‌شان متفاوت است. استدلال ایشان این است که ادبیات تطبیقی همچنان در چنبره‌های صورت‌گرایی گرفتار است و با وضعیت پیوسته بحرانی خود در کشمکش است، و گرفتار شدن در این وضعیت پریشان برای رشته نوپای ترجمه‌پژوهی — که دغدغه‌های اصلی آن تاریخی و زبانی است — حاصلی جز زیان ندارد.

چنین می‌نماید که هیچ یک از این مواضع ارزش دنبال کردن ندارند. در این کتاب، بر آن بوده‌ایم تا نشان دهیم که بحران ادبیات تطبیقی ناشی از میراث تحصیل‌گرایی اروپامدار قرن نوزدهم و لحاظ نکردن استلزامات سیاسی انتقال بین‌فرهنگی است که اساس تطبیق‌گری است. همچنین گفته‌اند که این به اصطلاح بحران دامن تطبیق‌گران افریقایی و هندی و چینی و امریکای لاتینی را نگرفته است، زیرا اینها مطالعات ادبیات تطبیقی را برشالوده‌ایدنولوژیکی متفاوتی بنیاد کرده‌اند و، به جای اندیشه انتزاعی زیبایی‌عام فرافرهنگی، بنا را بر نیازهای بلاواسطه فرهنگ خویش گذاشته‌اند. یگانه نیاز پیگیر و سرنوشت‌ساز، غنی ساختن و متحول کردن زبان (یا زبان‌های) ملی است. نظریه نظام‌های چندگانه به جای اینکه شیوه نگاه کردن به این سیر تحول را با توجه به تأثیرها و نهضت‌ها عرضه کند، با توجه به سیاست و شیوه‌های ترجمه ارائه می‌کند. پرسش‌هایی از این دست که چه چیزی، چه وقت و به دست چه کسی ترجمه می‌شود، و در فرهنگ مقصد چگونه تلقی می‌شود و چه مرتبه‌ای می‌یابد، پرسش‌هایی اساسی است، اما این پرسش‌ها را به جای کسانی که خود را متخصص ادبیات تطبیقی می‌نامند، کسانی مطرح می‌کنند که مدعی کار در عرصه ترجمه‌پژوهی‌اند. زیرا ترجمه باید با سلطه و قدرت سر کند، و به قول آندره لوفور:

چنین نیست که ترجمه صرفاً «دریچه‌ای باشد که به دنیای دیگری گشوده می‌شود»، یا سخنان تکراری و قالبی دیگری از این دست. بلکه ترجمه معبری است که غالباً با نوعی اکراه باز می‌شود، و تأثیرهای خارجی می‌تواند از درون آن در فرهنگ بومی نفوذ کند و با آن پهلوی بزند و حتی در دیگرگون کردن آن سهم باشد. [۴۲]

باسنت و لوفور، در مقدمه خویش بر مجموعه مقالات موسوم به ترجمه، تاریخ و فرهنگ (۱۹۹۰) چنین استدلال می‌کنند که وقت آن رسیده که درباره به حاشیه رانده شدن ترجمه در چارچوب ادبیات تطبیقی دوباره بیندیشیم:

با شکل گرفتن ترجمه‌پژوهی در قالب رشته‌ای مستقل، با شیوه‌ای که از تطبیق‌گری و تاریخ فرهنگی بهره می‌جوید، وقت بازاندیشی فرارسیده است. ترجمه در تکامل فرهنگ جهان نیروی تأثیرگذار عمده‌ای بوده است، و هیچ پژوهشی در عرصه ادبیات تطبیقی بدون توجه به ترجمه ممکن نیست. [۴۳]

در جایی که در عرصه ادبیات تطبیقی همچنان بحث بر سر این است که آیا می‌توان آن را یک رشته تلقی کرد یا نه، در عرصه ترجمه‌پژوهی بی‌پروا می‌گویند که رشته‌ای مجزاست، و نیرو و پویایی کار در این زمینه گسترده جهانی ظاهراً این نظر را مؤکد می‌کند. زمان بازنگری در ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی، و همین‌طور آغاز تازه‌ای فرا رسیده است.

در ۱۹۷۹، هایدی هارتمان در مقاله‌ای با عنوان «وصلت نامیمون مارکسیسم و فمینیسم» با استفاده از استعاره وصلت به رندی مجموعه‌ای از مشکلات را پیش کشید. [۴۴] وی پرسیده بود که آیا این رابطه بهبود می‌یابد یا زمان طلاق فرا رسیده است؟ می‌توانیم این استعاره را برای ارتباط ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی به وام بگیریم، آن هم در جایی که بنا به سنت شریک غالب و مادون وجود داشته و ادبیات از ترجمه برتر بوده است. تعریف دوباره این رابطه، موازنه قدرت را دیگرگون می‌کند و ترجمه‌پژوهی شریک اصلی تلقی می‌شود و ادبیات تطبیقی هم دیگر شریک غالب نیست. این تعریف دوباره علاوه بر مبنای وضعیت متفاوت پژوهش جاری در این دو زمینه، براساس هدف‌های متفاوت پژوهش نیز معنا می‌دهد. زیرا در ادبیات تطبیقی مدت‌ها تلاش کرده‌اند تا آن را تعریف کنند، و در این باره بر حفظ ارزش‌هایی چند اصرار ورزیده‌اند و دعوت برای ارائه تعریف‌های روشن‌تر از دامنه و روش‌شناسی را مردود شمرده‌اند. ولی در عرصه ترجمه‌پژوهی به متن و بافت پرداخته‌اند، و نیز به نظر و عمل، در زمانی و هم‌زمانی، و از همه مهم‌تر به سیر انتقال توأم با دخل و تصرف بینا فرهنگی و استلزامات ایدئولوژیکی آن.

به پایان قرن بیستم که می‌رسیم، به یقین وقت آن رسیده است که دریابیم عصری از اعصار پایان یافته است. نوشتن در خلأ صورت نمی‌گیرد، در بافتی صورت می‌گیرد و

سیر ترجمه متون از یک نظام فرهنگی به نظام فرهنگی دیگر عمل خنثای بی‌غرض و شفاف نیست. بلکه ترجمه عملی است سخت تهاجمی و تجاوزگرانه، و سیاست ترجمه و ترجمه کردن شایان توجهی به مراتب بیشتر از آن است که در گذشته به آن مبذول شده است. ترجمه در تغییر فرهنگی نقش بنیادی داشته است، و همچنان که در زمانی ترجمه کردن را لحاظ می‌کنیم، می‌توانیم درباره وضع فرهنگ‌های گیرنده با توجه به فرهنگ‌های متن مبدأ بسی چیزها بیاموزیم.

دوران ادبیات تطبیقی در قالب یک رشته پژوهشی به سر آمده است. اقدامات بینافرهنگی در عرصه زن‌پژوهی، در نظریه پسااستعماری و در فرهنگ‌پژوهی چهره ادبیات‌پژوهی را به طور اعم دیگرگون کرده است. از این پس باید ترجمه‌پژوهی را رشته اصلی پژوهش تلقی کنیم، و ادبیات تطبیقی را عرصه موضوعی ارزشمند ولی فرعی بدانیم.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Hilaire Belloc, *On Translation*, Oxford, Clarendon Press, 1931.
- 2- Itamar Evan-Zohar, "Translation Theory Today", *Poetics Today*, 2, no. 4, Summer/Autumn 1981, pp.1-7.
- 3- Lori Chamberlain, "Gender and the Metaphorics of Translation", in Lawrence Venuti(ed.), *Rethinking Translation*, London, Routledge, 1992, pp. 57-74.
- 4- Barbara Johnson, "The Surprise of Otherness: A Note on the Wartime Writing of Paul de Man", in Peter Collier and Helga Geyer-Ryan (eds.), *Literary Theory Today*, London, Polity Press, 1990, pp. 13-23.
- 5- Itamar Evan-Zohar, "The Position of Translated Literature within the Literary Polysystem," *Papers in Historical Poetics*, Tel Aviv, 1978.
- 6- Maria Tymoczko, "Translation as a Force for Literary Revolution in the Twelfth Century: The shift from Epic to Romance," *New Comparison*, no. I, Summer 1986, pp.7-27.
- 7- Lawrence Venuti (ed.) *Rethinking Translation: Discourse, Subjectivity, Ideology*, London, Routledge, 1992, pp. 5-6.
- 8- Vladimir Macura, "Culture as Translation," in Susan Bassnett and André Lefevere (eds.), *Translation, History and Culture*, London, Pinter, 1990, pp. 64-70.
- 9- José Lambert and Rik Van Gorp, "On Describing Translations" in Theo Hermans (ed.), *The Manipulation of Literature*, London, Croom Helm, 1985, pp. 42-53.
- 10- Edward Sapir, *Culture, Language and Personality*, Berkeley, Los Angeles, University of California Press, 1956, p. 69.
- 11- Theo Hermans, "Images of Translation: Metaphor and Imagery in the Renaissance Discourse on Translation.", in *The Manipulation of Literature* pp. 103-35.
- 12- Perrot d'Ablancourt, Preface to the *Annals of Tacitus*, in *Lettres et préfaces critiques*, Roger Zuber (ed.), Paris, 1972.
- 13- John Dryden, Dedication to the *Aeneid*, 1697, in *Of Dramatic Poesy and Other Critical Essays*, G. Watson (ed.). 2 vols., London / New York, Dent/Dutton, 1962.
- 14- Madame de Gournay, *Versions de quelques pièces de Virgile*, Paris, 1619.
- 15- Michel Foucault, *The Order of Things*, London, Tavistock, 1970, p. 43.
- 16- André Lefevere, "What Is Written Must Be Rewritten, Julius Caesar: Shakespeare, Voltaire, Wieland, Buckingham," in Theo Hermans (ed.), *Second Hand: Papers on the Theory and Historical Study of Literary Translation*, Antwerp, ALW-Cahier no. 3, 1985, pp. 88-106.

۱۷- نگاه کنید به:

- Armin Paul Frank, "Translation Anthologies: An Invitation to the Curious and a Case Study", *Target* 3:1, 1991, pp. 65-90; Harald Kittel and Armin Paul Frank (eds.), *Interculturality and the Historical Study of Literary Translations*, Erich Schmidt Verlag, Berlin, 1991.
- 18- André Lefevere, "Translation Studies: The Goal of the Discipline," in J. Holmes, J. Lambert and A. Lefevere (eds.), *Literature and Translation*, Leuven, 1978, pp. 234-5.
- 19- Susan Bassnett and André Lefevere (eds.), *Translation, History and Culture*, London, Pinter 1990, p. 12.
- 20- John Dryden, Preface to the *Life of Lucian*, 1711, in G. Watson (ed.)

- 21- Ezra Pound, Letter to Iris Barry, 20 July 1916, in D.D. Paige (ed.), *The Letters of Ezra Pound 1907-1916*, London, Faber and Faber, 1961.
- 22- Ezra Pound, Letter to A.R. Orage, April 1916, in Paige (ed.)
- 23- Jacques Derrida, "Des Tours de Babel", in Joseph F. Graham (ed.), *Difference in Translation*, Ithaca, Cornell University Press, 1985.
- 24- Walter Benjamin, "The Task of the Translator," in *Illuminations*, London, Fontana, 1973, pp. 69-83.

۲۵- نگاه کنید به:

Andrew Benjamin, *Translation and the Nature of Philosophy*, London, Routledge, 1990.

۲۶- نگاه کنید به:

Roger Ellis (ed.), *The Medieval Translator*, vol. I, Woodbridge, D.S. Brewer, 1989;
 Roger Ellis (ed.), *Translation in the Middle Ages, New Comparison 12*, Autumn 1991.

27- Bill Ashcroft, Gareth Griffiths, Helen Tiffin, *The Empire Writes Back*, London, Routledge, 1989, pp. 195-6.

۲۸- نگاه کنید به پایان‌نامه دکترای انتشارنیافته زیر:

Else Veira, *Por uma teoria pos-moderna da tradução*, University of Minas Gerais
 29- Oswald de Andrade, *Manifesto Antropófago*, in A. Candido and J.A. Castellor, *Presença da Literatura Brasileira*, vol. III, *Modernismo*, São Paulo, Difusão Européia da Livro, 1968, pp. 68-74.

30- Randal Johnson, "Tupy or not Tupy: Cannibalism and Nationalism in Contemporary Brazilian Literature", in John King (ed.), *Modern Latin American Fiction: A Survey*, Faber and Faber, 1987, pp. 41-59.

۳۱- وی‌یرا، همان.

32- Haraldo de Campos, *Deus e o diabo no Fausto de Goethe*, Sao Paulo, Perspectiva, 1981, "Mephistofaustian Transluciferation", in *Sisposito*, Vol 7, nos 19, 20, 21, 1982, pp.42-60.

33- De Campos, P. 208.

۳۴- وی‌یرا، همان.

35- Hélène Cixous, "Le Rire de la Méduse", *L'Arc* 61, 1975, pp. 39-5.

ترجمه انگلیسی این مقاله با عنوان "The Laugh of the Medusa" در سال ۱۹۷۶ منتشر شده

است:

"The Laugh of the Medusa", trans. By Keith and Paula Cohen, *Signs*, I, Summer 1976, pp. 875-990

36- Nicole Ward-Jouve, "To fly / to steal; no more? Translating French feminisms into English," in *White Woman Speaks with Forked Tongue: Criticism as Autobiography*, London, Routledge, 1991, p. 47.

37- Kathy Mezei, "The Reader and the decline ..." *Tessera: L'Écriture comme Lecture*, September, 1985, pp. 21-31.

38- George Steiner, *After Babel*, London and New York, Oxford University Press, 1975.

39- Barbara Godard, "Theorizing Feminist Discourse / Translation," in Bassnett and Lefevere (eds.), pp.89-96.

40- Suzanne de Lotbinière-Harwood, "About the *her* in other," Preface to Lise Gauvin, *Letters from An Other*, Toronto, Women's Press, 1989.

41- Henri Meschonnic, "Propositions pour une poétique de la traduction," in *Pour la poétique*, vol. II, Paris, 1973, p. 308.

- 42- André Lefevere, *Translation / History / Culture: A Source Book*, London, Routledge 1992, p. 2.
- 43- Bassnett and Lefevere, p. 12.
- 44- Heidi Hartmann, "The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism: Towards a More Progressive Union," in Lydia Sargent (ed.), *Women and Revolution*, London, 1981, pp. 1-42.